

جنگ ایران و عراق: ابزار قدرت و ثروت

دروغ‌گویی و سیاست بازی، صدای اعتراض و گوش‌های ناشنوا

هفته بزرگداشت شهدا و جانبازانی است که در برابر تجاوز صدام حسین به ایران ایستادند. به همین مناسبت تحت عنوان تجلیل از "دفاع مقدس" سخنان زیادی گفته خواهد شد. اما این جنگ زوایای نا گفته بسیاری دارد که پس از گذشت 25 سال از پایان آن باید بازگو شود. جنگ پیامدهای بی شماری برای هر کشوری دارد. افزایش قدرت نظامیان، بسته شدن فضای سیاسی و امنیتی شدن جامعه برخی از این پیامدها هستند.

حدود 33 تا 29 سال پیش، با گروهی از دوستان درگیر نزاعی شدیم که بخشی از جنگ عراق علیه ایران است. مخالفان ما تاکنون بسیار درباره آن نزاع ها مدعیات کاذب بیان کرده و می کنند. به عنوان نمونه، فقط به چهار مورد از سخنان سرلشکر محسن رضایی- فرمانده وقت کل سپاه- در چند سال اخیر بنگرید:

الف- محسن رضایی در 1389/4/26 در مصاحبه ای مبسوط با خبرآنلاین گفت:

"بحث پایان جنگ هم در دوران دولت آقای خاتمی و هم در دوران دولت آقای احمدی‌نژاد با دو ادبیات اما با یک نتیجه‌گیری تکرار شد. سخن گوی این داستان سرایی ها در زمان آقای خاتمی، اکبر گنجی بود و حالا سخن گویای دیگری در جبهه نیروهای خودی پیدا شده است. آنجا می‌گفتند که ما در جنگ شکست خوردیم و جنگ طولانی شد و نباید جنگ بعد از آزادی خرمشهر ادامه پیدا می‌کرد الان می‌گویند که در پایان جنگ امام جام زهر نوشید و معنای دوم این حرف این است که ما در جنگ به اهدافمان نرسیدیم و شکست خوردیم. خوب! اینها یک حرف است که از دو زبان بیرون می‌آید؛ یک سخن است که با دو ادبیات گفته می‌شود. همه اینها خلاف واقع است. ما در جنگ با موفقیت بیرون آمدیم چون وقتی ایران قطعنامه 598 را با تلخی در تیرماه 1367 پذیرفت جنگ به پایان نرسید. جنگ در اواخر مرداد ماه به پایان رسید. آن هم با حوادثی که به نفع ایران و پیروزی ایران تمام شد. لذا ایران در تیر ماه قطعنامه 598 را پذیرفته که پس از شکست های پی در پی بود ولی بعد از این که ایران قطعنامه را پذیرفت سه چهار عملیات بزرگ را در مواجهه با عراقی‌ها انجام می‌دهیم که همه آن عملیات ها را ما پیروز شدیم پس از آنها جنگ تمام شده پایان یافت. امام بعد از عملیات های مردادماه فرمودند که من یک لحظه هم در این جنگ نادم و پشیمان نیستم. بنابراین وقتی ما همه صحبت‌های امام را در تیر ماه، مرداد و شهریورماه کنار هم می‌گذاریم می‌بینیم که صحبت های امام یک شان نزولی داشته است. آن زمانی که امام قطعنامه 598 را پذیرفته و ایران در اوج شکست‌های خودش بوده و در مردادماه که جنگ تمام می‌شود و در ایران در اوج پیروزی‌های خودش بوده آنجا امام صحبت دیگری دارد و صحبت‌های امام را ما باید همه را با هم ببینیم بنابراین ما در جنگ پیروز شدیم"[1].

ب- محسن رضایی در 1389/12/12 در آستانه سالگرد شهادت سردار شهید رستگار گفت:

"در عملیات خیبر هم تیپ 10 سیدالشهدا وارد عمل شد. بعد از آن عملیات، ابهاماتی در بین فرماندهان بوجود آمد، چون عملیات هایی که بعد از فتح خرمشهر مثل رمضان، والفجر مقدماتی و الفجر 1 و خیبر که به نتایج مطلوبی نرسیده بود در بین برخی از فرماندهان همچون شهید رستگار و شهید بهمنی ابهاماتی بوجود آمده بود که باید به همین سبک به جنگ ادامه دهیم یا سبک دیگری را انتخاب کنیم لذا اعتراضاتی در سپاه تهران شکل گرفت که این اعتراضات عمدتاً درباره ی نحوه ادامه عملیاتها بود. **یک گروه سیاسی هم با محوریت اکبر گنجی در پادگان امام حسین بود** که تلاش کردند از این اعتراضات به نفع خودشان استفاده کنند لذا در منطقه 10 سپاه - که مرکزش تهران بود - و پادگان ولیعصر اعتراضاتی شکل گرفت. **اکبر گنجی که عمدتاً به بیت آقای منتظری وصل و به دنبال منافع سیاسی خود بودند.** بعد از این که امام راحل پیامی دادند امتحان سختی شکل گرفت. آنهایی که مانند شهید رستگار و شهید بهمنی ولایی و پیرو امام بودند به فرمان امام تمکین کردند و به جبهه برگشتند و جنگیدند گروهی دیگر امثال اکبر گنجی که از همان ابتدا هم امام را قبول نداشتند سپاه را ترک کردند و به جبهه هم نیامدند" [2].

پ- محسن رضایی در 91/4/29 در برنامه ی تلویزیونی "دیروز، امروز، فردا" گفت:

"در یکی از حوادث پادگان ولیعصر دو گروه که متشکل از اکبر گنجی و گروه دیگر بچه های خوب جبهه بودند با هم علیه مدیریت جنگ متحد شدند اما بعد از این که امام پیامی را داد آن ها از هم جدا شدند".

ت- محسن رضایی- به عنوان نامزد ریاست جمهوری- در 92/2/31 مصاحبه ی طولانی تازه ای با خبرآنلاین انجام داده است. به پرسش و پاسخ تازه ی او بنگرید:

"سؤال: در مصاحبه سال 89 خبرآنلاین، شما نگرانی خود از آینده انقلاب را مطرح کردید و به جریان فرصت طلبی اشاره کردید که در حال جان گرفتن است. در آن گفت و گو گفتید، گنجی های جدیدی در انقلاب پیدا شده اند. وقتی نامزدهای ریاست جمهوری یازدهم از خطر و نگرانی در این مقطع سخن می گویند این تصور وجود دارد که نگاه تنها به حوزه اقتصاد است. خطر را شما در چه حوزه ای می بینید که برای آن نگران شده اید؟

محسن رضایی: اکبر گنجی ها خود را طرفدار امام قلمداد می کردند، به طوری که وی در یک دیالوگی با من در سپاه تهران گفت، شما ضد ولایت فقیه هستید و حرف های امام را گوش نمی دهید. اما اولین کسی که در مقابل پیام امام ایستاد، خود این فرد بود و کسی که خیلی خودش را طرفدار امام نشان می داد. وقتی امام فرمود که محسن رضایی مورد علاقه و تأیید من است از سپاه خارج شد. پدیده اکبر گنجی را به این منظور مطرح کردم چون کسانی هستند که زبانی به صورت افراطی از نظام دفاع می کنند، ولی از نوعی تحجر جدید برخوردار هستند" [3].

سرلشگر محسن رضایی راست و دروغ را به هم می بافد، تا نه تنها در قدرت باقی بماند، بلکه عملکرد مخرب خود و یاران تشکیلات سیاسی اش را پنهان سازد. یکی از مدعیات کاذب او- اگر نگوییم دروغ- پیروزی در جنگ است. گویی رضایی شعارهای "راه قدس از کربلا می گذرد"، "جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم"، "سرنگونی صدام و تشکیل حکومت اسلامی در عراق" را فراموش کرده است. گویی نامه آیت

الله خمینی به زمامداران نظام که در جلسه ی کلیه ی مسئولان نظام قرائت شد و همه زار زار می گریستند را فراموش کرده است.

من هیچ گاه در پادگان امام حسین نبودم و محسن رضایی در این خصوص هم دروغ می گوید.

اما درباره ی رویداد تاریخی که من نیز در آن سهیم بودم، چند نکته را توضیح می دهم:

یکم- گرچه این رویداد در سال 1363 اتفاق افتاد و منتهی به ترک سپاه از سوی من شد، اما مقدمات نزاع، چند سالی سابقه داشت. نیروهای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی عضو سپاه بودند. پس از سخنان مکرر آیت الله خمینی مبنی بر عدم دخالت نیروهای نظامی در قلمرو سیاسی، جناح چپ سازمان سپاه را ترک کرد. اما جناح راست سازمان (محسن رضایی، ذوالقدر، و...) به طور همزمان در فرماندهی سپاه و رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در حال فعالیت و درگیری با طیف مقابل بود.

فرماندهان سپاه که جناح راست سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را تشکیل می دادند، در مسائل سیاسی داخلی دخالت می کردند. آنان از طریق آیت الله راستی به جامعه ی مدرسین حوزه علمیه ی قم متصل بودند. دائماً در حال سفر به قم، دیدار با راست های حوزه ی علمیه ی قم و فعالیت علیه آیت الله منتظری بودند. در تهران هم کوشش می کردند تا قدرت راست ها در نظام افزایش یابد. از چند سال پیش ما با آنها در این زمینه اختلاف نظر داشتیم. یعنی نه خط سیاسی- اقتصادی آنها را درست می دانستیم، نه دخالت آنها در مسائل سیاست داخلی را درست می دانستیم [4]. البته آنها نیروهای مخالف خود را به روش های گوناگون طرد و تصفیه می کردند.

مدعای من- و جمع دیگری از همراهان- این بود که سپاه نباید در سیاست دخالت کند. ماه ها بر سر این موضوع با جناح راست سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در سپاه در حال نزاع بودیم- از جمله در مرکز تحقیقات سیاسی/ایدئولوژیک سپاه در شهر قم- تا به وقایع پادگان ولی عصر و سپاه تهران رسیدیم. ما و دوستانمان در مرکز تحقیقات سیاسی/ایدئولوژیک سپاه در شهر قم، به آیت الله منتظری- نه سید مهدی هاشمی- ارادت و ارتباط داشتیم، اما آنان به آیت الله راستی کاشانی و دیگر اعضای جامعه مدرسین متصل بودند. آن چه ما می نوشتیم، از نظر آنان التقاطی و گمراه کننده بود، چون به سادگی می گفتند اسلام تکلیف همه چیز را روشن کرده و ما را چه رسد که در این زمینه ها ابراز نظر کنیم. شما یا مجتهد هستید و یا مقلد؟ مجتهد که نیستید، پس مقلد هستید و باید تابع روحانیت باشید. روحانیت را هم به فقیهان راست آن زمان تقلیل می دادند. مرکز تحقیقات سیاسی و ایدئولوژیک سپاه را در قم تأسیس کردند تا تحت نظر روحانیت باشد. بعد هم داماد آیت الله مصباح یزدی را به ریاست آن مرکز منصوب کردند.

دوم- دومین محل نزاع، موضوع جنگ بود. مدعای ما این بود که فرماندهی سپاه به آیت الله خمینی و مردم دروغ می گوید و دائماً پیروزی در جنگ را وعده می دهند. هر عملیاتی را آخرین عملیات و سرنگونی صدام قلمداد می کنند و هزاران تن را به کشتن می دهند [5]. سخنان دوستان معترض در این زمینه کاملاً مبتنی بر شواهد و قرائن قوی بود. در پادگان ولی عصر، بچه های جبهه به سمت محسن رضایی و... هجوم آوردند و آنان از صحنه گریختند.

سوم- پس از داستان پادگان ولی عصر، محسن رضایی به سپاه تهران آمد تا به اصطلاح در برابر مخالفان بایستد. مخالفان را دروغگو خواند. من برخاسته و گوشزد کردم که شما برخلاف دستور امام فعالیت سیاسی می کنید. او گفت تو دروغ می گویی. گفتم مدرک دارم. گفت دروغ می گویی و هیچ مدرکی نداری. گفتم بگذار بیایم جلو تا مدارک را نشان دهم. محسن رضایی مقاومت کرد، اما همه ی حاضران خواستار حرف زدن من شدند. محسن رضایی عقب نشینی کرد. من در کنار او ایستادم و مدارک جلسات مشترک جناح آنها- که همگی از فرماندهان عالی سپاه بودند- با جناح چپ سازمان در روز ها و هفته ها و ماه های گذشته را نشان داده و تاریخشان را هم بازگو کردم. بدین ترتیب، همه محسن رضایی را دروغگو خواندند. آن جلسه ضبط شد و هزاران نسخه از نوار آن در سپاه توزیع شد و بعداً حفاظت اطلاعات سپاه برخی از تکثیر کنندگان نوار را بازداشت کرد. من اکنون آن نوار را در اختیار ندارم، ولی محسن رضایی می تواند با انتشار نوار آن جلسه نشان دهد که چه کسی راستگو و چه کسی دروغگو است. چه کسی دنبال "منافع سیاسی" بود و چه کسانی در زمان جنگ خطر کرده و با حرکت اعتراضی خود اتهام "شورش زمان جنگ" را به جان خریدند.

مهمترین درخواست همه ی معترضان، برکناری محسن رضایی و محسن رفقیدوست و عدم دخالت سپاه در سیاست بود.

چهارم- در این داستان، شهید رستگار، شهید بهمنی، و تعداد زیادی از دیگر دوستان همراه بودند که اینک به خاطر آن که برایشان هزینه ای پدید نیاید نامی از آنها نمی برم. پس از آن، طی جلسه ای با بیش از یکصد تن از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، جمع ما به طور مبسوط محل نزاع را برای نمایندگان توضیح دادیم. شهید بهمنی، شهید رستگار و چند تن دیگر از فرماندهان، وضع جبهه های جنگ غرب و جنوب را شرح داده و به صراحت تمام گوشزد کردند که محسن رضایی و یارانش دروغ می گویند و پیروزی ای در کار نیست. مسائل سیاسی را هم من به تفصیل توضیح دادم که آنها به جای جنگ، در حال فعالیت سیاسی و تسخیر قدرت سیاسی هستند. همگی به پرسش های نمایندگان نیز پاسخ گفتیم (تا حدی که به یاد دارم، آن جلسه نیز ضبط شد).

پنجم- سپس ما به دیدار آیت الله منتظری رفتیم. داستان را به طور مبسوط برای آن مرد آزاده توضیح دادیم. آیت الله منتظری فرمودند من که اصلاً از مسائل نظامی سر در نمی آورم، اگر فرمانده بودم مانند اینها بچه های مردم را به کشتن نمی دادم. اگر جای اینها بودم، به جای به شهادت رساندن 4000 تن در یک عملیات، به گونه ی دیگری عمل می کردم. بعد هم می روند و به امام به دروغ می گویند که در کل عملیات فقط 4000 تن حضور داشته و امام هم این مدعای دروغ را در سخنرانی علنی بازگو کرده و خراب می شوند. آیت الله منتظری در خاطراتشان همین مطلب را این گونه توضیح داده اند:

"مثلاً در یک عملیات صدام گفته بود ما چهار هزار از ایران کشته ایم، بعد در رادیو تلویزیون ما گفتند اصلاً ما چهار هزار نفر بیشتر نیرو در آن قسمت نداشته ایم، اتفاقاً همین مطلب را به امام گزارش داده بودند و ایشان در سخنرانی خود گفته بودند که صدام ادعا کرده که ما چهار هزار نفر از ایرانی ها را کشته ایم در حالی که ما اصلاً چهار هزار نفر در آن منطقه نیرو نداشته ایم! بعد از خود جبهه - از بعضی

فرماندهان و کسانی که حضور داشتند- آمدند به من گفتند، من دیدم این مسأله در روحیه ی بعضی از نیروها اثر خیلی بدی داشته است لذا رفتم تهران و به امام گفتم: آقا این گزارش ها را بدون تحقیق نگوئید، شما می فرمائید ما چهار هزار نفر بیشتر نیرو نداشته ایم در حالی که این مطلب خلاف واقع است، ایشان گفتند: بله معلوم می شود اینها گزارش غلط به من داده اند" [6].

ششم- فرماندهی و دادستانی سپاه خواستار اشد مجازات زمان جنگ برای گروه ما شد. به منزل آیت الله صناعی- دادستان کل کشور- رفته و کل ماجرا را برای ایشان نیز توضیح دادیم که آقایان در حال فعالیت سیاسی و کسب قدرت هستند و وعده ی پیروزی در جنگ دروغ است. آیت الله صناعی نیز گفتند که آنها می خواستند همه شما را بازداشت و محاکمه کنند که من مانع شان شده و گفته ام باید به انتقادهای آنها پاسخ بگوئید. البته اگر دفاع همه ی جانبه ی آیت الله منتظری از ما نبود، اشد مجازات در انتظارمان بود. به همین دلیل محسن رضایی می گوید: "گنجی عمدتاً به بیت آیت الله منتظری وصل بود".

هفتم- به دنبال بالا گرفتن اعتراض ها و حمایت های بیرونی، قرار شد گروه ما و فرماندهی سپاه در روزی معین- تا آنجا که به خاطر دارم اولین یکشنبه بود، تاریخ دقیق اش تقریباً در خاطرات هاشمی رفسنجانی آمده است- به دیدار آیت الله خمینی رفته و ما اعتراض هایمان را طرح کرده و آنان پاسخ بگویند تا آیت الله خمینی تصمیم گیری کنند. ما خشنود بودیم که واقعیت ها را مستقیماً به اطلاع رهبری رسانده و دروغ های آنها و فعالیت های سیاسی شان را برملا می سازیم.

اما فرماندهی سپاه مطلقاً از صورت گرفتن این دیدار راضی نبود. علی خامنه ای- رئیس جمهور وقت- به دیدار آیت الله خمینی رفته و گفته بود در شرایط جنگی کنونی و نزدیک بودن عملیات بعدی، این ملاقات به مصلحت نیست و به تضعیف فرماندهی جنگ منتهی خواهد شد. باز هم وعده ی آخرین عملیات و پیروزی را طرح کرده بودند. در نهایت آیت الله خمینی را راضی کرده و دیدار لغو گردید. سرلشکر رحیم صفوی نیز در مصاحبه ی مبسوط 1391/3/13 این بخش از داستان را توضیح داده است. می گوید:

"این را هم بگویم یادم هست که در آن زمان بعضی ها می خواستند فرمانده سپاه، یعنی آقای رضایی را سرنگون کنند. در سپاه تهران و پادگان ولی عصر حتی به مجلس هم رفتند و با آقای هاشمی صحبت کردند. با این که آقا محسن گاهی در امور سیاسی مواضعی می گرفت که موافق نظر آقا نبود، آقا خدمت امام رفتند و گفتند در زمان جنگ صلاح نیست فرمانده سپاه را عوض کرد. آن هم در دعوایی که بین سپاه و آقامحسن و در فرماندهی بود. ما یک زمانی با آقامحسن رفتیم گیلانغرب که بچه های لشکر سیدالشهدا در آنجا بودند و بسیار به آقامحسن توهین کردند. من شرمند شدم و خواستم برخورد کنم، ولی آقامحسن نگذاشت و با صبر و حوصله تحمل کرد. به هر حال فشار می آوردند که آقامحسن را عوض کنند و آقا که رئیس جمهور بودند، پیش امام رفتند و استدلال کردند که در زمان جنگ چنین کاری به مصلحت نیست" [7].

هاشمی رفسنجانی هم نوشته است که لغو دیدار ما با آیت الله خمینی به درخواست خامنه ای بود.

هشتم- با این حال، اکثریت نمایندگان مجلس مدعیات ما را صادق به شمار می آوردند و همچنان خواستار پاسخگویی فرماندهی سپاه بودند. به همین دلیل، آیت الله خمینی پیام تندی به مجلس فرستاد که در جلسه ی غیرعلنی توسط هاشمی بازگو شد و در آن گوشزد کرد که این مسائل در حوزه ی اختیارات فرماندهی کل قواست و نمایندگان حق ندارند در آن دخالت کنند. بدین ترتیب، نمایندگان مجلس عقب نشستند.

دقیقاً به یاد می آورم، دوباره که به دیدن آیت الله منتظری رفتیم، ایشان فرمودند: "یعنی در آن جلسه ی مجلس حتی یک مرد وجود نداشت که بلند شود و اعتراض کند که تحقیق و اعتراض درباره مسائلی که ناظر به سرنوشت کشور و همه مردم است، حق نمایندگان مردم است، نه دخالت در کار فرماندهی کل قوا؟".

پس از لغو دیدار با آیت الله خمینی، علی خامنه ای یکی از مهمترین نمایندگان مجلس که پشتیبان ما بود- عباس دوزدوزانی- را احضار کرده و به شدت به او توپیده و گفته بود که امام گفته اند اگر ادامه دهید با شما برخورد خواهم کرد. آن نماینده هم از نزد علی خامنه ای یک راست پیش همه ی ما آمد و گفت من دیگر نیستم، چون امام به شدت ناراحت شده و گفته اند برخورد خواهند کرد. علی اکبر ناطق نوری در خاطراتش داستان را این گونه توضیح داده است:

"در زمان جنگ، جریانی در جبهه علیه فرمان دهی جنگ محسن رضایی راه افتاد. جمعی از فرماندهان سپاه و غیره هم جزو آن بودند. این جریان، ریشه در شیطنت های مهدی هاشمی داشت. می گفتند که محسن رضایی و بعضی دیگر آمریکایی هستند، لذا در اوج جنگ، وقتی محسن رضایی وارد پادگان ولی عصر یا مرکز سپاه کرمانشاه شد، جلوی او خطاب به امام شعار می دادند: "خمینی بت شکن، بت جدید را بشکن"؛ یعنی محسن رضایی را بردار. در مجلس هم خطاب به امام طومار امضا کردند. یک روز امام به آقای خامنه ای فرمودند: "شنیده ام که این آقای دوزدوزانی امضا جمع می کند تا مرا در فشار بگذارند که فرمانده سپاه را عوض کنم، بگوئید سر جایش بنشیند والا من جمله ای خواهم گفت". آقای خامنه ای فرمودند: "من آقای دوزدوزانی را خواستم و به او پیام امام را گفتم". خوب آن شرایط مخالفت ها علیه فرمانده سپاه اوج گرفته بود و در خود سپاه هم دو دستگی شده بود و یکی از فرماندهان سپاه رهبری این مخالفت را به عهده گرفته بودند. من در نماز جمعه ی تهران گفتم: "وقتی امام یک نفر را به عنوان فرمانده گذاشت دیگر فضولی موقوف. اگر یک چوب را هم گذاشت و دستور اطاعت دادند باید اطاعت کنیم؛ این معنای ولایت و ولایت پذیری است". در حالی که خدا را شاهد می گیرم که من آن موقع اصلاً با محسن ارتباط نداشتم. این مطلب را بر اساس اعتقاد خودم گفتم و الان هم همین اعتقاد را دارم" [8].

نهم- پس از آن دستور آمد که همه ی بچه های جبهه و معترضان در پادگان ولی عصر جمع شوید تا پیام امام قرائت شود. من با توجه به اطلاعات قبلی، در آن جلسه شرکت نکردم. نماینده ولی فقیه در سپاه سخنرانی و پیام آیت الله خمینی را قرائت می کند. روایتی از آن چنین است:

"بسمه تعالی. شما به آقایان بگوئید که شماها می دانید که مملکت ما بعد از انقلاب است و ما مبتلا هستیم به مخالفت های همه جانبه از تمام ممالک دنیا، دو سه تا هستند که با ما سر جنگ ندارند و همیشه ابرقدرت

ها در فکر آن هستند که به یک راهی عمل کنند که تا می توانند ما را آرام کنند. راه هایی که انتخاب کرده اند زیاد بوده است تا رساندند به جنگ و در جنگ هم موفق نشدند. اینها در فکر این هستند که اختلاف ایجاد کنند و آن جمعیتی که بیشتر از همه مورد خوف آنهاست سپاه و آن چه مربوط به آن است و بسیج. از این باب آنها دنبال این هستند که در خود سپاه رخنه کنند.

خیال نکنید اگر کسی آمد و هیاهو کرد که سران سپاه چه هستند، از حلقوم خودشان است. از حلقوم خودشان نیست. از حلقوم دشمنان اسلام است. اگر مردم خوبی هستند، بازی خورده اند. اگر چنانچه اشخاصی باشند که نفوذ کرده اند و عمداً این کارها را انجام می دهند که سپاه را فشل کنند، باید بدانند که اگر چنانچه اختلاف در سپاه بیفتد، جمهوری اسلامی از بین خواهد رفت. اگر به خدا معتقد هستند، پیش خدا مسئولند و این طور نیست که خداوند از آنها گذشت نماید. اگر مردمی هستند که برای ایران عمل می کنند و این کارها را انجام می دهند، باید بدانند که این وضعیت به نفع اسلام نیست.

از این کارها دست بردارید. البته من می توانم با وضع دیگری عمل کنم، ولی بنا دارم با دوستی و برادری برخورد شود. علی ایحال از این طور کارها که موجب تضعیف فرماندهی می شود که آنها از حشمتی که دارند بیفتند، دست بردارید. ما امروز هیچ یک از افرادی که در راس امور هستند را امکان ندارد که برداریم و آنها همین طور خواهند ماند. با هیاهو آقای محسن و آقای رفیق دوست برداشته نمی شوند. اگر ما یک مقام را برداریم، ما را تضعیف می کنند و این به نفع مملکت ما نیست. چه از نظر اسلام و چه از نظر برداشت سیاسی ما از دنیا چون ما می بینیم کارهایی که در این جا انجام می شود قبل از آن که از رادیوی خودمان بشنویم، از رادیوی بیگانه می شنویم. شما درست توجه کنید که با این مسائلی که خیال می کنید با سر و صدا و هیاهو افراد کنار می روند، امکان ندارد سران کنار بروند.

کنار بگذارید این کارها را. این کارها مخالف جمهوری اسلامی است. این کار با برداشت ما از جمهوری اسلامی مخالف است و وضع سیاسی ما در دنیا به هم می خورد. من سفارش شما را به آقایان کرده ام که با شما مدارا کنند. اگر افرادی بعد از این پیام دست برداشتند باز بخواهند به اختلافات دامن بزنند، به من اطلاع دهید. آنها تکلیف دیگری دارند. این را باید اطلاع بدهید. در بین آقایان هم صحبت کنید. به آنها محبت کنید و اگر من بدانم بعد از این پیام کاری کنند، من به عنوان مخالف اسلام تلقی و معرفی می کنم. والسلام. روح الله الموسوی الخمینی. 63/9/28 [9].

سپس نماینده ی ولی فقیه همگان را به توبه فرا می خواند و گروهی گریه کنان توبه می کنند.

دهم- به دنبال این برنامه، با شهید رستگار، شهید بهمنی، و دیگر دوستان جلسه تشکیل دادیم که حال چه باید کرد؟ شهید بهمنی و شهید رستگار سخنانی در آن جلسه گفتند که فعلاً به خاطر خانواده‌هایشان تکرار نمی کنم. دوستان حاضر در آن جلسه می دانند چه ها گفته شد. در نهایت آن دو و برخی دیگر از دوستان گفتند ما می رویم جبهه شهید شویم تا مسئولیتی بر گردن ما نباشد. من هم گفتم: سپاه را ترک می کنم و ترک کردم.

حاج کاظم رستگار (1363-1339) فرمانده تیپ سیدالشهداء و شهید حسن بهمنی به جبهه رفتند و رستگار در عملیات بدر در منطقه ی حورالعظیم در 1363 / 12 / 25 به شهادت رسید. عملیات بدر هم یکی از آن تهاجم هایی بود که آقایان دوباره به آیت الله خمینی گفته بودند آخرین عملیات و پایان جنگ است. اما تقدیر این بود که رستگار و بهمنی که پیروزی برای جنگ نمی دیدند، در عملیات بدر به شهادت برسند. زمامداران کشور که در همان زمان موشک های اسکاد از لیبی خریداری کرده بودند، فکر می کردند با شلیک این موشک ها به بغداد، همزمان با عملیات بدر، مردم عراق به خیابان ها خواهند ریخت و صدام حسین سرنگون خواهد شد [10].

آیت الله منتظری در خاطراتشان در مورد این اتفاقات گفته اند:

"گاهی بعضی از فرماندهان در کارشان شبهه می کردند و می گفتند ما داریم زمینه ی کشته شدن بعضی از این جوانها را فراهم می کنیم، امکانات به ما نمی دهند، به جای امکانات ما از نیروهای مخلص استفاده می کنیم، فرماندهی قوی نیست، برنامه ریزیها قوی نیست، برنامه هایمان لو می رود، خیلی از برنامه هایی که تنظیم شده بود لو رفت و بچه های مردم شهید شدند، من این چیزها را به امام منتقل می کردم، فرماندهی جنگ خیلی خوب نبود، ارتش و سپاه به هم اختلافهایی داشتند و زیر بار هم نمی رفتند، سپاه می خواست ارتش را یدک بکشد ارتش هم می خواست زیر بار سپاه نرود، نیروهای سطح پائین و متوسط سپاه هم از دست بعضی مسئولینشان گله داشتند، مثلاً! یک روز چهل نفر از اینها آمدند منزل ما و اشکالاتی داشتند که اشکالاتشان هم وارد بود، از امام هم وقت گرفته بودند که خدمت ایشان بروند اما مخالفان آنها این وقت را لغو کرده بودند، با این که از طرف امام به آنها قول داده شده بود ولی به آنها اجازه نمی دادند بروند حرفشان را بزنند، بعد اینها برگشتند رفتند به جبهه و خیلی از آنها شهید شدند، دل پر خونی داشتند از بی برنامهگی ها، از خط بازیها و مشکلات دیگری که وجود داشت" [11].

چند ماه پس از آن حوادث، آیت الله منتظری در تاریخ 1364 / 7 / 16 نامه ای به آیت الله خمینی نوشت و در آن در خصوص مسائل جنگ و سپاه گفت:

"اگر دو سال قبل با وسعت نظر به تذکرات و درد دل فرماندهان متعهد و رزمندگان عزیز که متأسفانه اکثر آنان با دلی پر درد به شهادت رسیدند توجه شده بود فرصتها از دست نمی رفت و امروز راههای پیشرفت بر ما مسدود نمی شد ولی چه کنیم که غرور بعضی مسئولین بالا و بی اعتنائی آنان به نظرات دیگران کار را به اینجا رساند. از حدود دو سال پیش تا حال بسیاری از افراد مخلص ارتش و سپاه و نمایندگان مجلس و افراد روشن و بصیر و متعهد نسبت به تحولات سپاه و ارتش و روش جنگ و اشکالات کار گفتند و نوشتند که از حد خارج بود و ممکن بود از افکار آنان استفاده کرد ولی کسی با آنان توجه نکرد و نتوانستند درد خود را که از نزدیک در جبهه ها مشاهده کرده یا از زبان فرماندهان بالا و پائین شنیده بودند به اطلاع حضرتعالی برسانند. و هر وقت تصمیمی می گرفتند مسئولینی که حیثیت خود را نزد حضرتعالی و مردم در مخاطره می دیدند جوی می ساختند که آنان موفق نشوند و گذشت آنچه گذشت و باز هم می گذرد... وقتی بعضی از افراد سابقه دار و متعهد از مسئولین سپاه می آیند و می گویند به داد سپاه برسید که سپاه در حال احتضار است، جواب آنان چیست؟... اگر مرجعی قاطع برای بررسی خطاها و

ضعفها و تقصیرات منجر به شکست های پی در پی در دو سال اخیر در جبهه ها وجود داشت و برای جان هزاران جوان که مفت و در اثر بی احتیاطیها از دست می روند ارزش قائل بودیم اوضاع جنگ و جبهه ها بهتر از حال بود... متأسفانه همه ی تشویق و تقدیر ما متوجه سپاه با همه ی خط بازیها و جنگ های سیاسی موجود در آن شد" [12].

یازدهم- خاطرات هاشمی رفسنجانی از حرکت اعتراضی: خوشبختانه، اکبر هاشمی رفسنجانی، در کتاب خاطرات سال 1363، بدون آن که نامی از ما برد، داستان را ذکر کرده است [13]. خاطرات هاشمی را عیناً نقل می کنم تا وقایع از زبان کسی بیاید که چندان همدلی با ما نداشت. هاشمی رفسنجانی در آن زمان از طرف آیت الله خمینی مسئول جنگ بود. محسن رضایی در این خصوص گفته است:

"پس از آن [برکناری بنی صدر] امام فرماندهی کل قوا را برعهده گرفتند و تا پایان جنگ آن را ادامه دادند. در این مقطع با دو مرحله مواجه شدیم؛ در مرحله اول، فرماندهان به طور مستقیم با امام در ارتباط بودند و هیچ واسطه ای میانشان نبود. اما پس از آزادسازی خرمشهر، امام یکبار مقام معظم رهبری را به مدت یک سال به عنوان واسطه ی خود در جنگ انتخاب کردند و سپس آقای هاشمی را در دو سه مرحله گوناگون. در اواخر جنگ نیز حکم جانشین فرمانده کل قوا را به آقای هاشمی دادند" [14].

اگر چه آن که در برابر ما قرار داشت، آیت الله خامنه ای بود که نگذاشت صدای ما به گوش آیت الله خمینی برسد تا شاید جنگ و سپاه سرنوشت دیگری پیدا کنند.

6 فروردین 1363: "ظهر احمد آقا آمد... از اختلاف در مورد سپاه و عملیات اخیر، ابرازنگرانی می کرد" (ص37).

7 فروردین 1363: "آقای محسن رضایی، فرمانده سپاه پاسداران، هم تلفن کرد و از اظهارات آقای منتظری در ملاقات با نمایندگان امام در سپاه گله داشت؛ برای حل این مشکل که با آقای منتظری دارند، کمک خواست [آیت الله منتظری در این ملاقات گفته بود: "آقایان توجه دارند که سپاه یک ارگان جوشیده از متن انقلاب اسلامی ماست. بنابراین توقع و انتظار این ملت فداکار از این ارگان زیاد است. تمام رفتار و برخوردهای سپاه با مردم و با ارتش و جهاد و سایر ارگانها و یا حتی افراد و گروههای ضد انقلاب، باید روی ضوابط دقیق اسلامی و حساب شده باشد. هرگونه خلاف و یا تخلفی، خدای ناکرده در سپاه دیده شد، طبعاً به حساب انقلاب و اسلام گذاشته می شود، اگر در اوایل انقلاب بعضی تندروها احیاناً انجام شد، دیگر امروز پس از گذشت پنج سال از پیروز انقلاب، نباید آن کارها تکرار شود"].

13 اردیبهشت 1363: "عصر آقای محسن رفیق دوست تلفنی از من خواست به آقای منتظری تلفن کنم که آقای محسن رضایی را که به قم می روی بپذیرند. آقای منتظری، مدتی است با فرماندهان سپاه روابط خوبی ندارند".

13 مرداد 1363: "احمد آقا آمد. گفت محسن رضایی فرمانده سپاه به امام نامه نوشته و وضع جبهه ها و عملیات را توضیح داده است، و از فشاری که برای انجام عملیات وارد می آید، گله کرده و گفته به ما اگر مهلت بدهید، دو ساله جنگ را با پیروزی تمام می کنیم".

27 مرداد 1363: "حاج احمد آقا آمد. گفت آقای محسن رضایی فرمانده سپاه، مرتباً به امام نامه می نویسد که فشار و عجله در انجام عملیات نشود. سوء ظن دیگری برای بعضی پیش آمده که فرماندهان سپاه از طریق تأخیر در عملیات، در صدد کسب امتیازات بیشترند؛ من این سوءظن را قبول ندارم".

8 شهریور 1363: "آقایان محسن رضایی و صیاد شیرازی آمدند؛ برای عرضه ی طرح جامعه خودشان برای جنگ. آقای صیاد طرحش را منقح و زمان بندی شده و مکتوب عرضه کرد، نمونه ای از انضباط ارتش است. ولی آقای محسن رضایی تنظیم نکرده بود و توضیح شفایی داد. قرار شد در جلسه ی فردا با رئیس جمهور، [طرح] کامل شده بیاورند".

21 شهریور 1363: "آیت الله خامنه ای اظهار تمایل کردند که نماز جمعه این هفته را اقامه کند [آیت الله خامنه ای در خطبه های نماز جمعه گفتند: "جنگ تنها یک راه حل بیشتر ندارد و آن حذف صدام است که ما این کار را خواهیم کرد. بزرگترین فتوحات نظامی با بودن رژیم صدام بر سر کار، دارای صرفه نیست. ما هیچ گونه چشمداشتی به خاک عراق نداریم ولی بیشترین فشار را برای سقوط رژیم صدام، وارد خواهیم آورد"]".

27 شهریور 1363: "عصر، آقایان محسن رفیق دوست و محسن رضایی و رحیم صفوی آمدند. درباره عملیات و نیازهای مالی و تدارکاتی جبهه و مشکلات سپاه بحث بود. آقای محسن رضایی از دخالت های زیاد آقای محلاتی [نماینده ی ولی فقیه در سپاه] در امور سپاه گلایه داشت و نامه ای [در این موارد] به امام نوشته است. قرار شد از طریق مجلس و دولت، یک و نیم میلیارد تومان برای مخارج جنگ تهیه کنم [در خصوص فشار مسئولان برای تحرک در جبهه های جنگ، سردار رحیم صفوی می گوید: "رفتیم پیش آقای هاشمی، ایشان گفت شما ترسیده اید. شما به تردید افتاده اید. یک کاری بکنید. مگر حواس شما نیست که متکی بر مردم هستید. مردم اگر ببینند بازار جنگ داغ و گرم نیست، رها می کنند و پشتیبانی نمی کنند. یک کاری بکنید. ما نمی دانستیم برادر محسن به آقای هاشمی چه قولهایی می دهد، اما می آید فشارهایی به ما می آورد. این فشارها برای ما اثری ندارد، زیرا با امکاناتی که در دستمان هست، می دانیم نمی شود عملیات بزرگ انجام داد، ولی به هر حال فشارهای شدید ادامه دارد. این را یک جا نوشتم که ما حتی یک بار لبخند از فرماندهان ندیده ایم، چهار سال از جنگ می گذرد، یک تبسمی هم ندیدیم، ایشان داشته باشد"] (ص 293).

30 شهریور 1363: "حاج احمد آقا، از نامه ی فرمانده سپاه به امام گفت که از تداخل مسئولیتها با نماینده ی امام در سپاه و از مشکلات دخالت آنها گله دارند... شب آقایان محسن رضایی و رحیم صفوی آمدند. توضیحاتی دادند که عملیات محدودی که قرار بوده در مرز های جنوب غرب انجام شود، انجام نشود، سپاه ضعیف شده و با احتیاط عمل می کند".

3 آبان 1363: "مسئول بسیج آمد و از فرماندهی کل سپاه شکایت داشت و اجرای طرح مناطق بزرگ سپاه را، در جهت حذف بسیج می دانست. ضمناً تحرکات وسیعش در بعضی از مراکز، علیه این طرح به چشم می خورد؛ مثل این که علیه آن سازماندهی شده است".

17 آبان 1363: "عصر، آقایان محسن رضایی و محسن رفیق دوست آمدند و آقای دهقان را به عنوان فرمانده سپاه منطقه ی یک تهران، معرفی کردند".

22 آبان 1363: "سر شب، عده ای پاسدار آمدند و از فرماندهان سپاه شکایت داشتند ولی حرف روشنی نبود." [حرف ها روشن بود، بی فایده بودن ادامه ی جنگ، و فعالیت های سیاسی فرماندهان سپاه. حرف ها روشن بود، ولی باب میل هاشمی نبود].

25 آبان 1363: "آقای محسن رفیق دوست اطلاع داد که امروز در باختران، در جلسه ای از طرف بعضی از پاسداران به محسن رضایی فرمانده سپاه پاسداران اعتراض و اهانت شده است".

27 آبان 1363: "آقای شیخ فضل الله محلاتی نماینده ی امام در سپاه آمد. گزارشی از موج مخالفت با فرماندهی سپاه گفت و اعلان خطر کرد و از عدم توجه فرماندهی سپاه پاسداران به نصایح خودش و تضعیف ایشان، گله داشت".

28 آبان 1363: "احمد آقا به منزل آمد. درباره مشکلات سپاه و مسأله ی مخالفت جمعی از پاسداران با فرماندهی بحث شد. شب اعضای شورای فرماندهی سپاه آمدند و برای مشکل مخالفت های پاسداران با فرماندهی، تقاضای چاره جویی داشتند. قرار شد من با آنها صحبت کنم و آنها را از مخالفت در این موقعیت جنگ، بر حذر دارم".

29 آبان 1363: "ظهر، پسر آقای موحدی کرمانی- که یکی از فرماندهان سپاه است- آمد و انتقاداتی به شیوه ی عمل فرماندهی سپاه داشت و مشورت می کرد برای ماندن در سپاه که گفتم بماند، به خصوص از طرح مناطق بزرگ، شیوه ی آزادسازی نیروها و برخورد با مخالفان حرف زد. شب، آقای عبدالوهاب فرمانده معزول منطقه ی ده سپاه آمد. گزارشی از برخورد و اختلافاتش با فرماندهی سپاه داد و ادعای مظلومیت دارد. ناراحتی های اخیر سپاهیان، تا حدودی مربوط به طرفداران ایشان است. ایشان را نصیحت کردم که در زمان جنگ، چاره ای جز صبر و گذشت نیست".

1 آذر 1363: "پیش از ظهر، آقای محسن رضایی آمد. از تحرک مخالفانش در سپاه و کار شکنی در منطقه ی تهران، علیه فرماندهی سپاه اظهار ناراحتی شدیدی و درخواست اجازه برخورد خشن تر و تنبیه مخالفان را داشت".

3 آذر 1363: "درباره ی بسیج [در اجتماعی 12 هزار نفری بسیجیان سراسر کشور] سخنرانی مفصلی کردم. [در بخشی از این سخنرانی آمده است: "ما از هر جهت خودمان را آماده کرده ایم تا کار جنگ را یکسره کنیم. تجربیات عملیات گذشته را جمع بندی کرده ایم. تمامی نقاط ضعف دشمن را ارزیابی کرده ایم، نقاط آسیب پذیر را دریافته ایم و با کمک شما و تمامی نیروهای رزمی مسلح، و با تدارک همه جانبه، در هر نقطه ای که لزوم داشته باشد، آمادگی رزمی داریم. هیچ چیز غیر از حذف بعث علفی از منطقه و کوتاه شدن سر صدام و اطرافیانش از سر مردم عراق و گرفتن حق تضحیح شده مردم ایران، نمی تواند ما را از ادامه ی جنگ و حرکت باز دارد"] (ص 402).

4 آذر 1363: "شب، آقای محسن رضایی آمد. از من خواست در مراسم معرفی فرمانده سپاه مرکز که احتمال ابراز مخالفت از طرف بعضی ها می رود، شرکت کنم. گفتم صلاح نیست. نشان از ضعف شما و قدرت مخالفان است. قرار شد آقایان ساداتیان و اقبالی بروند".

5 آذر 1363: "بعد از ظهر، آقایان محسن رضایی و محسن رفیق دوست و سیدجلال ساداتیان آمدند. گزارش مراسم معرفی فرمانده سپاه پاسداران تهران را آوردند که عده ای از مخالفان، شلوغ و اغتشاش کرده بودند. اجازه ی تعقیب آنها را می خواستند".

6 آذر 1363: "مسأله ی اختلاف سپاه درباره ی فرماندهی خیلی وقتم را گرفت".

8 آذر 1363: "فرماندهان سپاه و نمایندگان امام در سپاه آمدند. مفصل برای آنها درباره نقش نیروهای مسلح و برخورد دشمنان و احتراز از دو دستگی صحبت کردم".

11 آذر 1363: "در جلسه ای در دفتر رئیس جمهور با حضور آقای محسن رضایی شرکت کردم. بیشتر وقت را، بحث درباره ی مشکل مخالفان فرماندهی سپاه گرفت. آقای محسن رضایی درباره ی عملیات آینده توضیحاتی داد".

19 آذر 1363: "آیت الله منتظری، بعد از ملاقات با امام، به منزل ما آمدند و دو ساعتی درباره ی امور کشور و جنگ مذاکره کردیم. در خصوص جنگ، به ایشان حسن پیشرفت امور را تأکید نمودم".

20 آذر 1363: "با آقای محسن رضایی در مورد برنامه ی ملاقات آینده آنها، با مخالفانشان در سپاه، با امام صحبت کردم".

21 آذر 1363: "عصر، آقایان محسن رضایی و علی شمخانی آمدند و برای ملاقات با آیت الله منتظری مشورت کردند".

22 آذر 1363: "آقای شیخ حسن صانعی از طرف امام پیغام داد که من با مخالفان فرماندهی سپاه صحبت کنم. بنا بود، خود امام با آنها صحبت فرمایند. رئیس جمهور در این مورد نظر مخالف داده اند و امام منصرف شده اند. گفتم روز شنبه، خدمت امام خواهم رسید".

24 آذر 1363: "خدمت امام رسیدم. راجع به ملاقات امام در یک جلسه ای با فرماندهان سپاه و مخالفان آنها و نصیحت مخالفان و ضبط مذاکرات، نظر موافق دادم. قبلاً هم نظر خود امام، همین بوده است. ولی آقای رئیس جمهور، مصلحت نمی دانند که مخالفان برای ملاقات با امام دعوت شوند. قرار شد در این مورد با رئیس جمهور مذاکره شود".

25 آذر 1363: "پیغام شفاهی امام را قبل از شروع جلسه به نمایندگان گفتم که امام از دخالت بعضی نمایندگان در امور سپاه و همراهی با مخالفان فرماندهی، ابراز نارضایتی کرده بودند. برای خواباندن سر و صداها خیلی موثر افتاد. گر چه آنها را خیلی دمج کرد. حدود نود نفر از نمایندگان به من نامه نوشته

بودند و خواسته بودند نمایندگان مخالف، اعتراضاتشان را در مورد فرماندهی سپاه در حضور نمایندگان مجلس، علیه فرماندهی مطرح کنند".

2 دی 1363: "دو سه نفر سپاهی آمدند. از وضع سپاه و جبهه و جامعه، گله داشتند".

5 دی 1363: "جلسه ای با حضور رئیس جمهور و مسئولان سپاه داشتیم؛ برای مشورت در کیفیت برخورد با مخالفان فرماندهی سپاه- که امام دستور مدارا داده اند- قرار شد، سیاست جذب آنها اعمال شود".

26 دی 1363: "شب با سران قوا و احمد آقا میهمان آقای موسوی اردبیلی بودیم. درباره ی زمان به کار بردن موشک اسکاد بی- که از لیبی گرفته ایم، علیه بغداد بحث شد. قرار شد، هنگام حمله ی آینده باشد؛ در صورت استفاده کردن عراق از موشک، علیه شهرهای ما به عنوان مقابله به مثل از این موشک استفاده شود".

11 اسفند 1363: "آقای ولایتی آمد و درباره ی سفر آینده ام به ژاپن و چین مذاکره کرد. گفتم در نیمه ی اول سال 1364 قرار بگذارید. وقتی که پیروزی در جنگ کسب نمودیم، برای سفر مناسب تر است. همچنین گفتم: نظر من این است که در صورت پیروزی در عملیات، امام دستور بدهند که شعار "مرگ بر آمریکا" و "مرگ بر شوروی" از موضع قدرت، حذف شود".

20 اسفند 1363: "حسن روحانی اطلاع داد که حمله آغاز شده است. اسم عملیات بدر است".

22 اسفند 1363: "فشار نیروی عراقی به نیروهای قرارگاه نجف، زیاد است و نیروهای ایرانی قرارگاه نوح، به جای اول برگشته اند. پل ها هنوز وصل نشده است. وضع ناراحت کننده است".

25 اسفند 1363: "آخر شب، آقای فضل الله محلاتی نماینده ی امام در سپاه از قرارگاه اطلاع داد که وضع عملیاتی در جبهه ها خوب نیست. یک و نیم بامداد از دفتر امام زنگ زدند و بیدارم کردند. اخباری از وضع جبهه می خواستند. گفتم اخبار جبهه جالب نیست" (ص 546).

26 اسفند 1363: "قرارگاه خاتم الانبیاء اطلاع داد که در قسمت شمال پل چرده، نیروهای قرارگاه نجف، عقب نشینی کرده اند. لشکر امام حسین بی اجازه و بدون خبر، عقب نشینی کرده و تیپ الغدیر را که از یزد هستند، تنها گذاشته اند و در نتیجه تیپ الغدیر قیل از عقب نشینی تلفات داده و فشار روی تیپ کربلا، خیلی شدید است. نیروهایی که به پشت دجله، به طرف غرب رفته بودند، با شهادت آقای مهدی باکری، فرمانده ی لشکر 31 عاشورا که از سرداران رشید سپاه بود، به شرق عقب نشسته اند و زمزمه ی عقب نشینی کامل را مطرح کردند... آقای محسن رضایی خبر داد که تصمیم به عقب نشینی گرفته اند".

27 اسفند 1363: "آقای رضایی گفت نیروها با نظم به طور کامل عقب نشسته اند ولی بعضی از وسائل جنگی جا مانده است که قسمتی از این وسایل هم منهدم شده که به دست دشمنان نیفتد. حدود صد تا دویست نفر ممکن است جا مانده باشند" (صص 549-548).

نتیجه: چگونه جوانی 25-24 ساله ای به دقت تمام به نمایندگان مجلس، قائم مقام رهبری و همه مسئولان نظام گوشزد کرد که دخالت سپاه در سیاست و تسخیر قدرت سیاسی چه بر سر کشور خواهد آورد، اما آنها که عمری سپری کرده بودند پیامدهای این امر را در نمی یافتند؟ دوستان شهید و معلول ما نیز به طور مبسوط توضیح دادند که ما در این جنگ پیروز خواهیم شد. چرا آن اعتراض های درست گوش شنوایی نیافت؟

در خصوص جنگ، صدها هزار تن از بهترین جوانان ایران زمین در جنگ کشته و زخمی و معلول گردیدند، کشور ویران شد تا آیت الله خمینی "جام زهر" را سر کشید. حق با چه کسانی بود؟

در خصوص سیاست، زمان بیشتری سپری شد تا پیامدهای مهلک دخالت بعضی از فرماندهان سپاه بر سیاست خود را نشان دهد و صدای اعتراض همگان را در آورد. آیا نیروهای سیاسی کشور باید توسط سپاه حذف می گردیدند تا آن سخنان حق گوش شنوایی بیابند؟ آیا هزاران تن باید کشته می شدند تا حقیقت آشکار گردد؟

اینک همه از دخالت سپاه در سیاست می نالند. اما ما در آن زمان تا مرز اعدام پیش رفتیم. اگر آیت الله منتظری، آیت الله صانعی- و تا حدودی نمایندگان مجلس- نبودند، همه ی ما را اعدام کرده بودند.

بهمنی و رستگار به جبهه رفته و شهید شدند. در زندان اوین در حال حبس شش ساله بودم که جنازه ی رستگار پیدا شد. تشیع جنازه ی مفصلی برای او گرفتند و وقتی تلویزیون آن را نشان می داد، دیدم که همه ی آنها که خواستار اعدام ما بودند، به گونه ای با جنازه ی رستگار بازی می کنند، که گویی یکی از خودشان است. تنها گریستم. رستگار و بهمنی با آنان نبودند، در مقابل آنان ایستاده بودند. حقیقت را قبل از همه فهمیده بودند که چیست.

در مراسمی در 1389/12/14 با حضور رضا تقی پور وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات- علی شمخانی، سردار حسینی، فرمانده لشکر 10 سیدالشهداء و اسماعیل کوثری؛ سردار قالیباف گفت:

"تا يك سال قبل نمی دانستم که شهید کاظم رستگار فرزندی دارد. سال گذشته زمانی که برای مراسم افطار در مراسمی بودیم، دختر شهید رستگار که احساس می کرد بنده و امثال ما نسبت به شهید رستگار کم لطف هستیم، از ما ابراز گلایه کرد که شاید بخشی از آن هم مربوط به **حوادث پادگان ولی عصر** باشد. من در همانجا به این فرزند شهید گفتم که مطمئن باش که همه رزمنده ها و دوستان شهید رستگار هم او را قبول داشتند. هم مایه افتخار ما است و ما از او درس بزرگی گرفتیم. شهید رستگار نشان داد آن چیزی را که می فهمد، قدرت بیان کردنش را دارد و مثل بعضی ها چاپلوس نیست و مهم تر این که **وقتی پیام امامش را شنید، حرف خود را زمین گذاشت و در جبهه به عنوان يك رزمنده ساده جنگید و پیکرش 13 سال بعد پیدا شد که نشان می دهد ولایت مداری و عقلانیت خاصیت رزمندگان دفاع مقدس است**" [15].

این نوع خودی سازی مخالفان شهید شده، درباره حاج داود کریمی هم ادامه یافت. او از طرفداران آیت الله منتظری بود. اطلاعیه های آیت الله منتظری را به طور علنی توزیع می کرد. به دستور آیت الله خامنه ای

بازداشت شد و بعدها که برایمان تعریف کرد که در دوران بازداشت چه بلاهایی بر سرش آوردند. آن روایت، روایت شکنجه روح مان بود که با بزرگی چنین کرده بودند. پس از مرگ شهادت گونه اش، آیت الله خامنه ای پیامی ارسال کرد. گویی به فرمان خودش او را بازداشت نکرده بودند. اخیراً محسن رضایی در مراسم نهمین سالگرد درگذشت او گفته است:

"حاج داود کریمی یک ولایتی آزاده بود، چرا که در اوج آزادگی داوطلبانه وارد جنگ، انقلاب و سپاه شد. او در اوج آزادگی، یکی از منتقدین داخل خود سپاه بود، به گونه ای که گاهی کسانی نزد من می آمدند و می گفتند، کریمی بسیار انتقاد می کند اما من به آنها می گفتم آزادگی او سبب شده که با انتقادهایش سپاه و انقلاب را به سمت پیشرفت و تعالی سوق دهد. این ولایتی های آزاده کسانی هستند که در اوج تبعیت، از کوچکترین مشکلات نمی گذشتند. از همین روی، باید بگویم هیچ تناقضی بین آزادگی و تبعیت ولایتی نمی دیدند" [16].

در حالی که حاج داود کریمی به شدت تمام مخالف خامنه ای و مدافع آیت الله منتظری بود. اگر ولایت آیت الله خامنه ای را قبول داشت، برای چه بازداشت شد؟

جنگ متجاوزانه عراق علیه ایران، هزاران رویداد ناگفته دارد. همه آنها باید بازگو شوند که عبرت گرفته و خطاهای گذشته تکرار نشوند. جنگ تجاوزکارانه صدام حسین، صدها هزار شهید و معلول داشت و حدود هزار میلیارد دلار به کشور آسیب وارد آورد. بهترین جوان های ایران زمین به دفاع از تمامیت ارضی کشورشان برخاستند و جان باختند. اما آنان به دنبال این نبودند تا عده ای به نام آنان، سپاه را وارد اقتصاد و سیاست کشور سازند. جان باختن در راه میهن کجا و سوداگری سیاسی و اقتصادی با نام آن عزیزان کجا؟

منبع: رادیو زمانه، 24 و 28 شهریور 92

پاورقی ها:

1- رجوع شود به لینک:

<http://www.asriran.com/fa/news/126297/%D9%85%D8%AD%D8%B3%D9%86-%D8%B1%D8%B6%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%D8%AF%D8%B1-%D8%AC%D8%A8%D9%87%D9%87-%D8%AE%D9%88%D8%AF%DB%8C-%D9%87%D8%A7-%D8%A7%D9%85%D8%AB%D8%A7%D9%84-%D8%A7%DA%A9%D8%A8%D8%B1-%DA%AF%D9%86%D8%AC%DB%8C-%D9%25B>

2- رجوع شود به لینک:

<http://old.maslahat.ir/contentstopless.aspx?p=dd9fcccc-1750-460b-bf1b-4cc2e402676f>

3- رجوع شود به لینک: <http://rezaee.ir/NSite/FullStory/Print/?Id=554>

4- به عنوان نمونه محسن رضایی درباره ی ماجرای مک فارلین می گوید:

"در رابطه با ماجرای مک فارلین ما بهتر می توانستیم عمل کنیم...امام... مدتی بعد از تمام شدن ماجرا وقتی مجله ی " الشراع " در لبنان این خبر را فاش کرد، به ابتکار عمل دست زد و ماجرا را افشا کرد... اصل جریان از شخص محسن کنگرلو که مشاور آقای میرحسین موسوی در نخست وزیری بود شروع شده بود، این فرد کارهای خود را با آقای هاشمی پیش می برد و هنگامی که ما متوجه شدیم که در تهران اتفاقاتی در جریان است وارد ماجرا شدیم و محسن کنگرلو را به عنوان رابط دوم قرار دادیم و آقای وردی نژاد که معاون اطلاعات سپاه بود و بعداً مسئول خبرگزاری جمهوری اسلامی شد را به عنوان رابط اصلی قرار دادیم. درواقع ابتکار عمل را به دست گرفتیم تا ببینیم پشت صحنه چه می گذرد".

رجوع شود به: <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8707010493>

جنگ با سیاست ربط مستقیم داشت. علی شمخانی در 3 خرداد 1389 در برنامه "دیروز، امروز و فردا" ی سیمای جمهوری اسلامی گفت:

"بنی صدر خائن نبود. او می خواست در جنگ پیروز شویم اما راهبرد و نیت اش غلط بود چون می خواست از پیروزی در جنگ به عنوان زمینه پیروزی سیاسی در تهران استفاده کند".

5- فرماندهی سپاه برای حمله، به جای نیروی آموزش دیده و برنامه، از استخاره و خیل انبوه بسیجیان استفاده می کرد. به عنوان نمونه هاشمی رفسنجانی می نویسد:

"محسن رضایی مشورت داشت که از محورهای دیگر حمله کنیم. پذیرفتیم. امام را هم زیارت کرد. استخاره می خواست". آیت الله خمینی در پاسخ درخواست محسن رضایی برای استخاره می گوید: "مورد استخاره نیست، به امید خدا با معیارهای عقلانی عمل کنید"(اکبر هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، خاطرات، 29 اسفند 1360 ، ص512). مرجع تقلید می فهمید فرماندهی جنگ محل محاسبات عقلانی است، اما فرمانده کل سپاه با استخاره کار را پیش می برد.

به نمونه ای دیگر از مدیریت جنگ آقایان بنگرید. سرتیپ دوم اسکندر بیرالوند فرمانده سابق تیپ 84 پیاده خرم آباد، به مناسبت هفته ی دفاع مقدس، مشاهدات خود را به شرح زیر بازگو کرده است:

"خبر دادند گردان عاشقان حسین (ع) برای پاکسازی میدان مین در راهند. تا به آن روز نام این گردان را نشنیده بودم و با نحوه کار آشنا نبودم. ساعتی نگذشت که دو ماشین ریو که پر از بسیجی ها بود وارد منطقه شدند. هنوز برادران بسیجی از ماشین پیاده نشده بودند که یکدیگر را در آغوش گرفتند و همدیگر را بوسیدند. صحنه عجیبی بود. از شدت گریه جوانان بسیجی، همه رزمندگان به گریه افتاده بودند. هنوز نمی دانستیم کار آن بچه ها چیست. خداحافظی بچه های بسیج که تمام شد، در کنار میدان مین به خط ایستادند و در حالی که چهره های همه شان پر از اشک بود به میدان مین نگاه می کردند. منطقه در سکوت فرورفته بود و همه رزمندگان با هیجان و نگرانی چشم به بسیجی ها دوخته بودند. جوان بسیجی که تقریباً حدود 20 سال سن داشت رو به برادران بسیجی کرد و گفت: " فدای بدن پاره پاره آقا اباعبدالله ، تمام جان های ما. آقا منتظرند. بیشتر از این آقا را معطل نگذارید". یا حسین گفت و به میدان مین زد. صدای انفجارهای

پشت سر هم جهنمی از آتش را در مقابل دیدگاه همه به وجود آورد. صدای یا حسین بچه‌های بسیجی در صدای انفجارها گم شده بود" (روزنامه اطلاعات، 5 مهر 1376، ص 5).

6- **خاطرات آیت الله منتظری، به انضمام مجموعه ی پیوستها و دست نویسها**، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه 2001، ص 281.

7- رجوع شود به لینک: <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13910307000908>

8- **خاطرات حجت الاسلام والمسلمین ناطق نوری**، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، جلد دوم، صص 83-82.

9- رجوع شود به لینک:

<http://www.parsine.com/fa/news/11920/%D9%85%D8%A7%D8%AC%D8%B1%D8%A7%DB%8C-%D9%81%D8%B1%D8%A7%D8%B1-%D9%85%D8%AD%D8%B3%D9%86-%D8%B1%D8%B6%D8%A7%DB%8C%DB%8C%D9%BE%D9%88%D8%B3%D8%AA%D8%B1-%D8%A2%DB%8C%D8%AA-%D8%A7%D9%84%D9%84%D9%87-%D9%85%D9%86%D8%AA%D8%B8%D8>

10- عملیات بدر (اسفند 1363) پس از عملیات خیبر (3 تا 22 اسفند 1362) انجام شد. محسن رضایی درباره ی این دو عملیات گفته است:

"عملیات خیبر لو نرفته بود فقط در پشتیبانی مشکل داشت چراکه نیروهای ما توانسته بودند به عمق منطقه بروند و يك هفته تمام منطقه را از دشمن بگیرند. منطقه لو رفته به مکانی می گویند که وقتی به آنجا حمله می شود دشمن برای مقابله آماده باشد اما هنگامی که نیروهای ما به منطقه هور وارد شدند، ارتش عراق آماده نبود. مشکل اصلی این بود که بین نیروهای ما با لجستیک خودشان، حدود 30 کیلومتر فاصله و شکاف افتاده بود و نه قایق‌ها می توانستند این میزان نیرو و مهمات را انتقال دهند و نه هلی کوپترهای هوانیرو چراکه حدود 50 درصد از قایق‌های مورد نیاز ما مهیا نشده بود لذا مشکل اصلی عملیات خیبر پشتیبانی بود... انجام عملیات بدر در آن منطقه، در حقیقت مصداق استفاده از فرصتها محسوب می شد. منطقه تازه کشف شده ای بود که اگر ارتش عراق می خواست آن را نفوذ ناپذیر کند، حداقل چندین سال وقت می خواست و در آن آنقدر فرصت های بالقوه برای ما وجود داشت که به سادگی نمی شد آنها را نادیده گرفت، به همین دلیل عملیات بدر در آنجا طراحی گردید".

رجوع شود به لینک: <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8707010493>

11- **خاطرات آیت الله منتظری، به انضمام مجموعه ی پیوستها و دست نویسها**، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه 2001، ص 280.

12- **خاطرات آیت الله منتظری، به انضمام مجموعه ی پیوستها و دست نویسها**، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه 2001، صص 472-473.

13- تمامی نکات نقل شده از هاشمی رفسنجانی، از کتاب زیر است:

کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی، سال 1363، به سوی سرنوشت، به اهتمام محسن هاشمی، دفتر نشر معارف، چاپ اول 1385.

14- رجوع شود به لینک: <http://www.aftabnews.ir/vdcepf8o.jh8wzi9bbj.html>

همچنین علی شمخانی در این خصوص گفته است:

"آقای هاشمی تجارب جنگ 8 ساله را داشت که در قسمت اعظم آن از جانب حضرت امام نقش فرماندهی را بر عهده داشت". رجوع شود به: <http://www.rezaee.ir/fa/pages/?cid=5083>

15- رجوع شود به لینک:

<http://www.asriran.com/fa/news/158437/%D9%82%D8%A7%D9%84%D9%8A%D8%A8%D8%A7%D8%B4%D9%87%D9%8A%D8%AF-9%81-%D8%B4%D9%87%D9%8A%D8%AF-%D8%B1%D8%B3%D8%AA%DA%AF%D8%A7%D8%B1-%D9%85%D8%AB%D9%84-%D8%A8%D8%B9%D8%B6%D9%8A%E2%80%8C%D9%87%D8%A7-%DA%86%D8%A7%D9%BE%D9%84%D9%88%D8%B3-%D9%86%D8%25A>

16- رجوع شود به لینک:

<http://www.tabnak.ir/fa/news/343247/%D9%85%D8%AD%D8%B3%D9%86-%D8%B1%D8%B6%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%D8%AD%D8%A7%D8%AC-%D8%AF%D8%A7%D9%88%D8%AF-%DA%A9%D8%B1%DB%8C%D9%85%DB%8C-%DB%8C%DA%A9-%D9%88%D9%84%D8%A7%DB%8C%D8%AA%DB%8C-%D8%A2%D8%B2%D8%A7%D8%AF%D9%87-%D8%A8%D9%88%D8%AF>